

نقش اقیانوسی انسان در اقالیم عالم (شعری از محمود صانعی پور)
برداشتی از کتاب هفتم این نویسنده (علم مفید و یقینی وانسان متاله)
روزی سیمرخ دانش ، کوه قاف اش شد آرزو
تا برکرسی دانش نشیند، عارفان آیند دیدار او
آنگاه شهری سازد او ، در بلندی های کوه قاف
کوه قافی در پس اقیانوسی کان ندارد هیچ شکاف
چنین کوه قافی نیست ، هرگز در روی زمین
هست در آن اقیانوس ، در آن شهری نوآفرین
مثالی از اقالیم عالم از برترین بالا برتر است
هفت زمین و هفت دریا و هفت کوه در بر است
نقش اقیانوسی انسان در اقالیم عالم اعلی ما
این است ارزش انسان ، نزد خدای یکتای ما
گردهن تو بیدار گردد ، از روزگاران خُفت
در هستی بیکران، حقیقت هایبینی ، جفت، جفت
جای ذوالقرنین است ، آنجا ، اقالیم بی کران
نی جای دنیا پرستان ، گدایان، چون نوکران
آنکه سیر میکند هفت اقلیم در اقیانوس جهان
باید خود اقیانوسی شود در ما و رای آسمان
با فقیران ویتیمان کی آشتی کند، دنیا پرست
بعد از او ، دست او هرگز نگیرد ، هیچ دست
اقالیم عالم هستی، جوهر وحدت های ماست

ما شکاف بینیم با چشم سر، آنچه نا رواست
آنکه زین دنیای مافی ها ، افزونی نخواست
در پایان زندگی اش ، گویند اینجا قصر شماسست
آنجا ساخته اند زورقی نوران ، اسپید ترزعاج
انسان شریف روان گشته در اقیانوس بی کران
در اعماق جان جانان، چنین اقیانوسم آرزوست
سیمرغ اسرار گوی بینی، از یاری های دوست
منظومه خورشید در آن اقیانوس بالنده اند
چونکه در وحدت منظومه ای آنها زنده اند
گر روزی این سبق از نخست ، تو یافتی
شرح انس و جان در کنار کوه قاف دریافتی
جای شک نیست، در آن بارگاه بی کران
لیک تو خود را زندان کردی در این مکان
اینجا حسیض است ، حسیض گردان ما
انسان پربها ، درین حسیض گردیده بی بها
آنچه میبینیم از حق، از مکتب برهانی است
غیر از این ، از انتزاع ذهن زندانی است
جای انسان اقیانوسی نیست، در دار زمین
دوست دارد رجعت کند آنجا در دار برین
کهکشان های جهان ، بهر انسان گسترده اند
فکر میکن ، در زمین این در بر تو بسته اند
درب بسته ، زندان ذهن است و دیار عَرَض
با چند شاخه گل ، تامین نگردد ما را غرض

ما منتظر هستیم تا فراخوانند با بانک جرس
از اینجا ، تا اقیانوس ما، خیلی دور نیست
اینجا در اقصای غوران ،پر از نور نیست
این جهان در معیت ، یک وحدت آنی بود
نی جدائی از پندار ما ، دردنیای فانی بود
بین من ، او ، ما، روح خدائی حاکم است
وحدت با هم بودن ما ، بین ما لازم است
آن استعداد که در مکتب وحدت بما آموختند
بهر ما ، انسانهای زمین ، یک قبا دوختند
زرد و سرخ و سیا ، هست بازار سودا گران
در هستی انسان نخست ، رهبر ما در آسمان
آن زمان که پشت میکند ، بر آنان انوار شید
نور افشانی کند بر رنگ پوستان خورشید سپید
سهم این بهشتیان از آن اقیانوس آدمیست
ضامن بقای حکمرانی در صفای آدمیست
حال سیمرغ زان قاف ، عارف بین شده
رود خشک دیروزمان ، امروز جیحون شده
بالین عشق ، لیلی رهسپارخانه مجنون شده
نامیدی زحق ، از دل انسان ها بیرون شده
چو کشتی وحدت، در این اقیانوس باشد سفیر
نه نهنگی سر بر آرد، نی سرما باشد زمهریر
آنکه میخواهد یک شبه خورد ، هامون مردمان
سلطان زر و زور گردد ، چون قارون زمان

جائی ندارد در کشتی اقیانوس پیمای انسانیت
گر کشتی سازد بهر ما، تخته هایش بشکنت
باید حکیم باشی تا بدانی این شرح حال من
یا گُنه سخن دانی، یامعما خوانی ز من
باید آن پرده های غفلت برافتد، ز دوست
تا نشانی های خیر آشکار گردد بهر دوست
آنکس که میل دارد، رود بالای کوه قاف
تا که سلطان عشق ببیند، بی خوف و خاف
محرم اسرار گردد در آن وادی های نور
تا ابد خوشنود گردد و دل مملو از سرور
بایدش رفت آنجا در کوی سیمرخ جان
که از خیر خواهی، بی حد دارد نشان
قاف را شهری رنگین، از آشوب نیست
از سلاح کشت و کشتار و سرکوب نیست
از برده و، زورگوی های مرعوب نیست
گردن زیر زانو و مردم مضروب نیست
حقیقت در حقیقت، عشق در عشق یار
در ساحل آرام آن اقیانوس، گیری قرار
نی دیدن این اقیانوس با چشم سر است
دیدن جان جانان، بی همتا گوهر است
این چنین جائی بجزء جای فرزانه نیست
بهر فرزندگان، هراسی از بیگانه نیست
مرجع تو در این زمین خاکی، کجاست

مرجع حق آنجاست ، كانجا مال شماسٲ

محمود صانعى پور 99/5/20